

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۷۱	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۱۲
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	تحولات اساسی مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در مبحث اصول عملیه				
عنوان ۵	نقد و بررسی تقسیم ثلاثی شیخ انصاری رحمته الله				
عنوان ۶	۱. اشکال مرحوم آخوند خراسانی: لزوم تداخل اقسام				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در درس هفتاد و یکم، ساختارشناسی علم اصول با رویکردی انتقادی نسبت به تقسیم بندی های مشهور مورد بازبینی قرار گرفت. استاد ابتدا «تقسیم ثلاثی» شیخ انصاری (قطع، ظن، شک) را به چالش کشیدند و اشکال مبنایی مرحوم آخوند خراسانی مبنی بر «تداخل اقسام» را طرح نمودند؛ چرا که «ظن» اگر معتبر باشد ملحق به علم است و اگر غیرمعتبر باشد ملحق به شک، لذا استقلال ندارد.

در ادامه، «تقسیم ثنائی» (علم و عدم العلم) به عنوان الگوی صحیح و منطقی پیشنهاد شد. در این الگو، مکلف یا عالم به حکم است (قطع) یا عالم نیست؛ و در صورت عدم علم، یا «دلیل معتبر» (اماره) دارد و یا ندارد (اصل عملی). این ساختار، جایگاه اماره و اصل را بر مدار «وجود و عدم دلیل» تنظیم می کند.

بر همین اساس، نقشه جامع علم اصول به دو بخش کلان «قواعد دلالت» (مباحث الفاظ و دلالت های عقلی) و «قواعد دلالت» تقسیم گردید. قواعد دلالت نیز شامل مباحث قطع، امارات (دلیل بر حکم واقعی)، اصول عملیه (دلیل در ظرف فقدان دلیل) و تعارض ادله است.

مهم ترین ثمره این بازسازی که در پایان درس تشریح شد، تغییر در تعریف موضوع اصل عملی از «شک» به «عدم الدلیل» است. این تغییر مبنایی، تحلیل رابطه اصل و اماره را دگرگون می سازد؛ زیرا اگر موضوع اصل «نبود دلیل» باشد، با آمدن اماره که دلیل است، موضوع اصل وجداناً منتفی می شود و دیگر نیازی به تکلفات نظریه حکومت (تعبدی دانستن علم برای رفع شک) برای توجیه تقدم اماره نخواهد بود.

نقد و بررسی تقسیم ثلاثی شیخ انصاری رحمته الله

در مباحث پیشین، پیرامون تقسیم بندی معروف مرحوم شیخ انصاری رحمته الله سخن به میان آمد. ایشان فرمودند:

«أَنَّ الْمَكْلَفَ إِذَا التَفَتَ إِلَى حَكْمٍ شَرْعِيٍّ، فَإِمَّا أَنْ يَحْصَلَ لَهُ الشَّكُّ فِيهِ، أَوِ الْقَطْعُ، أَوِ الظَّنُّ»^۱؛

مكلف، هنگامی که به یک حکم شرعی توجه پیدا می کند، حال او از سه صورت بیرون نیست: یا نسبت به آن شک پیدا می کند، یا قطع، یا ظن.

در مواجهه با این تقسیم بندی، تأمل و نقدی وجود دارد که نیازمند بررسی است.

نخستین نکته بر فرمایش شیخ انصاری، مربوط به قید «إِذَا التَّفَتَ» است. باید روشن شود که مراد از مکلف ملتفت چیست؟ این التفات نباید به معنای توجه به یک «حکم شرعی موجود و مشخص» باشد؛ بلکه التفات به این معناست که هر انسانی همین که ملتفت شود به اینکه «يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَوْلَى، لَهُ أَمْرٌ وَنَهْيٌ» (احتمال دارد مولایی داشته باشد که دارای امر و نهی است)، موضوع بحث محقق می شود.

بنابراین، مقصود التفات به این است که می داند یا احتمال می دهد که مولایی وجود داشته باشد و احکام شرعی ای از او مولا صادر شده است و اگر حکم داشته باشد، مخالفت با آن، دارای استحقاق عقاب است. در اینجا است که عقل به مکلف حکم می کند: «باید در پی احکام شرعی مولا باشی تا بتوانی یقین به فراغت ذمه پیدا کنی».

حال که مکلف درصدد برآمد تا از عهده تکالیف مولا برآید، وضعیت او نسبت به آن احکام از سه حال خارج نیست: یا قطع پیدا می کند، یا ظن و یا شک.

در اینجا دو نقد یا تعلیق مهم بر تقسیم بندی سه گانه شیخ انصاری وارد شده است:

۱. تعلیق مرحوم آخوند خراسانی رحمته الله

۲. تعلیق مرحوم میرزای نائینی رحمته الله

۱. اشکال مرحوم آخوند خراسانی: لزوم تداخل اقسام

مرحوم آخوند خراسانی بر این تقسیم بندی اشکال می کنند که این ساختار ثلاثی، موجب «تداخل اقسام» می شود و از حیث منطقی صحیح نیست. ایشان پیشنهاد می دهند که اگر قرار به تقسیم است، باید به شیوه دیگری عمل شود.

اشکال ایشان بر محوریت قسم دوم، یعنی «ظن» است. وقتی شیخ می فرماید مکلف یا قطع دارد یا ظن یا شک، باید پرسید: این «ظن» چه ماهیتی دارد؟

امر دائر بین دو حالت است:

۱. ظن معتبر است؛ یعنی ظنی است که دلیل قطعی بر حجیت و اعتبار آن قائم شده است مانند خبر واحد ثقه. اگر ظن معتبر باشد: در این صورت، این ظن در حقیقت ملحق به «علم» و «قطع» می شود. چنان که پیش تر بیان شد، ظن معتبر

یعنی «مَا قَامَ الدَّلِيلُ الْقَطْعِيُّ عَلَى حُجَّتِيَّةِ»؛ پس بازگشت آن به قطع است. بنابراین، قسم دوم (ظن) داخل در قسم اول (قطع) می شود.

۲. ظن غیر معتبر است؛ یعنی ظنی است که دلیلی بر حجیتش نداریم؛ مانند قیاس یا شهرت فتوایی. اگر ظن غیر معتبر باشد، در اصطلاح اصولیین، ظنی که دلیل بر اعتبار ندارد، ملحق به «شک» است. در عرف اصول، ما تقسیم بندی منطقی چهارگانه (علم، ظن، شک، وهم) نداریم؛ بلکه تقسیم بندی دائرمدار حجت است. هر چه علم نباشد، شک است و دیگر تفاوتی ندارد که در منطق به آن ظن، شک یا وهم گفته شود. بنابراین، اگر ظن غیر معتبر باشد، مندرج در قسم سوم (شک) می شود.

با این تحلیل، تقسیم ثلاثی فرو می ریزد؛ زیرا «ظن» استقلال ماهوی ندارد. یا به سمت قطع می رود - اگر معتبر باشد - و یا به سمت شک می رود - اگر غیر معتبر باشد. پس تقسیم صحیح، «تقسیم ثنائی» (علم و غیر علم) خواهد بود، نه ثلاثی. بنابراین؛ مرحوم آخوند می فرماید اگر قرار باشد تقسیم ثلاثی ارائه شود، باید تقسیم را به صورت زیر اصلاح کنیم: - البته عبارت از ماست نه از مرحوم آخوند:

«الْمُكَلَّفُ إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، إِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْعِلْمُ (القطع) أَوِ الظَّنُّ الْمُعْتَبَرُ أَوْ يَحْصُلَ لَهُ الشَّكُّ»

هرگاه مکلف به حکمی شرعی توجه کند، یا برای او علم (قطع) حاصل می شود یا ظن معتبر، یا برای او شک حاصل می گردد.

ایشان با افزودن قید «معتبر» به ظن، تلاش می کنند تا آن را از تحت «شک» خارج کنند.

نقد اشکال مرحوم آخوند

اما باید گفت که در این تقسیم ثلاثی مرحوم آخوند نیز اشکال تداخل با «علم» همچنان باقی است. به عبارت دیگر، اشکال ایشان به مرحوم شیخ این بود که اگر ظن، ظن معتبر باشد، تحت علم می رود؛ این اشکال در این تقسیم هم وجود دارد و اگر ظن معتبر، علم است، چرا در مقابل علم قرار دادید و اگر علم نباشد نیز با شک تداخل خواهد کرد. تقسیمی که مرحوم آخوند پیشنهاد می دهند، این است:

«إِنَّ الْمُكَلَّفَ إِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ أَوْ لَا. وَعَلَى الثَّانِي إِمَّا أَنْ يَقُومَ عِنْدَهُ طَرِيقٌ مُعْتَبَرٌ أَوْ لَا»^۱

در حقیقت، مکلف یا قطع برایش حاصل می شود یا نه. و در صورت دوم (عدم قطع)، یا راه معتبری نزد او وجود دارد یا نه.

در «أَنْ يَقُومَ عِنْدَهُ طَرِيقٌ مُعْتَبَرٌ أَوْ لَا»، طریق معتبر یعنی چه؟ یعنی طریقی که دلیل علمی و قعطی بر حجیت آن قائم شود. در این صورت نیز که همان اشکال شیخ نیز وجود دارد؛ زیرا عدم قطع در آنجا که می فرمایید: «إِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ أَوْ لَا»، عدم قطع مقارن با ظن معتبر (ظنی که دلیل بر اعتبارش قائم شده) باشد، این همان علم است؛ به همان اشکالی که

۱. کفایة الاصول؛ ج ۲، ص ۲۳۰.

شما بر شیخ وارد کردید. شما بر شیخ اشکال گرفتید که «اگر تقسیم ثلاثی باشد، این ظن، یا ظنی است که دلیل معتبر بر اعتبار آن اقامه شده که در این صورت ملحق به علم است و یا دلیلی بر اعتبارش اقامه نشده است که در این صورت، ملحق به شک خواهد بود». شما نیز در این تقسیم، طریق معتبر را در مقابل قطع قرار دادید، باید گفت: اگر طریق معتبر را می‌توان در مقابل قطع قرار داد، اشکال بر شیخ وارد نخواهد بود و اگر طریق معتبر، در علم مندرج است، پس اشکال بر شما وارد است. لذا به نظر ما این اشکال مرحوم آخوند بر کلام شیخ، وارد نیست.

طرح مختار (تقسیم ثنائی بر محور علم و عدم العلم)

ما در مقام تقسیم احوال مکلف نسبت به حکم شرعی باید تقسیمی ارائه دهیم که برای علم اصول ثمره‌بخش باشد. حال مکلف نسبت به حکم شرعی، عقلاً بیش از دو فرض ندارد:

۱. علم به احکام شرعیه.
 ۲. عدم علم به احکام شرعیه.
- شق سومی وجود ندارد. تقسیمات بعدی باید در ذیل این دو قسم صورت گیرد. اینکه ما در عرض علم، قسم‌های دیگری بتراشیم، صحیح نیست. بنابراین، تقسیم صحیح و مختار ما بدین گونه است:
- مرحله اول (تقسیم اصلی): مکلف یا قطع (علم) به حکم دارد یا ندارد. اگر قطع داشت: حجیت آن ذاتی است و بحث تمام است.

مرحله دوم (تقسیم فرعی در فرض عدم علم): اگر مکلف قطع نداشت (عدم العلم)، در این صورت:

- الف. «دلیل معتبر» بر حکم شرعی دارد. این حوزه، حوزه «امارات» است.
 - ب. دلیل معتبر ندارد. این حوزه، حوزه «اصول عملیه» است.
- در این ساختار، اصل عملی به عنوان «دلیل» عِنْدَ عَدَمِ الدَّلِيلِ عَلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ تعریف می‌شود. شارع مقدس برای کسی که علم به احکام شرعی ندارد، دو مرحله دلیل تعیین کرده است:
۱. اگر علم وجدانی نداری، من برای تو «حجت» و «دلیل» قرار می‌دهم؛ مانند خبر واحد و ظواهر. این حجت‌ها جایگزین علم می‌شوند و برای وصول به احکام واقعیه کارایی دارند.
 ۲. اگر دستت از دلیل (اماره) هم کوتاه شد و دلیلی برای وصول به حکم واقعی نداشتی، در اینجا، نوبت به اصول عملیه می‌رسد.

بر این اساس، ما اساساً موضوع قرار دادن «شک» و «ظن» را در مقابل «علم» دارای اشکال می‌دانیم. محور بحث، «علم» و «عدم العلم» است. ما کاری نداریم که در فرض عدم العلم، آیا حالت روانی شخص ظن است یا شک؛ بلکه کار داریم به اینکه آیا «دلیل» دارد یا خیر؟

بنابراین، مقسم اصلی ما «حال مکلف» است. حال مکلف از دو حال خارج نیست: یا «علم» است یا «عدم العلم». آن چیزی که در برابر علم قرار می‌گیرد و می‌تواند قسم آن باشد (در عرض علم)، تنها «عدم العلم» است، نه شک و ظن. پرسشگر: ثمره این تغییر در تقسیم‌بندی چیست؟ در نهایت نتیجه یکی است.

استاد: ثمره این کار، «ثمره علمی» و ساختاری است. هدف، ایجاد نظم فکری و جایابی صحیح مسائل است. این مسئله اختصاص به اصول فقه ندارد؛ در تمامی علوم - مانند طب، هندسه، جبر، ریاضیات - دسته‌بندی صحیح مسائل، مقدمه ضروری برای رسیدن به نتیجه مطلوب است. ثمره تقسیم دقیق، جدا کردن حوزه‌های بحث از یکدیگر است تا بدانیم در هر موضع، با چه قواعدی سروکار داریم. اگر تداخل پیش بیاید و مرزها مخدوش شود، تفکر منطقی دچار اختلال می‌گردد.

پرسشگر: آیا تقسیم شیخ و مرحوم آخوند، تداخل دارد؟

استاد: بله؛ تداخل را بیان کردیم.

پرسشگر: ...

استاد: بله؛ اثر علمی دارد؛ مثلاً در مورد «خبر واحد»؛ بنا بر این تقسیم، آیا باید آن را در بخش «علم» بررسی کنیم یا در بخش «ظن»؟ اگر بگویید ملحق به علم است، پس چرا تقسیم را ثلاثی (سه قسمی) کرده‌اید؟ اگر بگویید ملحق به علم نیست، پس باید ذیل «شک» قرار گیرد (چون علم نیست). چرا آن را به سه قسم تقسیم می‌کنید؟

پرسشگر: ...

استاد: آن هم یک بحثی است؛ اما ما نمی‌گوییم روانشناختی، بلکه می‌گوییم برای دفع شبهه و جلوگیری از سردرگمی در حین بحث، باید تقسیم بر مبنا استوار باشد. اگر اقسام در عرض هم نباشند، اخلال در اقسام پیش می‌آید و نتیجه‌گیری را دشوار می‌سازد و نتایج مختلف می‌شود.

ساختار کلی پیشنهادی برای علم اصول

در راستای همین نظم بخشی، ما از ابتدای مباحث اصول، ساختار پنج‌گانه‌ای را پیشنهاد کردیم که تقسیم دقیق و منطقی‌ای برای جداسازی مسائل اصول است. در تعریف علم اصول گفتیم: «هُوَ الْعِلْمُ بِقَوَاعِدِ الْإِسْتِدْلَالِ عَلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ». حال این «قواعد استدلال» بر دو نوع‌اند و تمام مباحث اصول در یکی از این دو دسته جای می‌گیرند:

۱. قواعد دلالت (قواعد مربوط به دلالت دلیل):

یک دسته از قواعد، مربوط به این است که «دلیل چه می‌گوید؟» و «دلالت آن چیست؟». اصولیین معمولاً از این بخش به «مباحث الفاظ» تعبیر می‌کنند؛ اما این تعبیر دقیق نیست؛ زیرا ما در مباحث دلالت، تنها از دلالت الفاظ بحث نمی‌کنیم، بلکه از «دلالت عقلی» نیز سخن می‌گوییم. بنابراین، عنوان صحیح‌تر، عنوان «قواعد دلالت» است؛ خواه این دلیل لفظی باشد و خواه عقلی.

۲. قواعد دلالت (قواعد مربوط به دلیل بودن دلیل):

دسته دوم، قواعدی هستند که مربوط به اصل اعتبار و حجیت دلیل‌اند. بحث در این است که «آیا این شیء - مثلاً خبر واحد یا شهرت - اساساً دلیل هست یا خیر؟» (هَلْ هُوَ دَلِيلٌ أَمْ لَا؟).

قواعد مربوط به «دلالت دلیل» نیز خود دارای انشعابات هستند که تمام مباحث حجج و اصول عملیه را پوشش

می‌دهند:

الف. دلیلیت دلیل بر حکم واقعی: قواعدی که اثبات می کنند چیزی مستقیماً دلیل بر حکم واقعی شرعی است؛ این بخش همان «مباحث امارات» (حجج) است.

ب. دلیلیت دلیل عند عدم الدلیل: قواعدی که اثبات می کنند چیزی در ظرف «فقدان دلیل بر حکم واقعی»، دلیل و حجت است. این بخش همان «مباحث اصول عملیه» است.

ج. قواعد تعارض: قواعدی که مربوط به تعارض میان ادله ای هستند که دلیلیتشان ثابت شده است.

د. قواعد قطع: بحث قطع نیز از آنجا که قطع دارای «دلیلیت ذاتی» است، در ذیل همین قواعد دلیلیت جای می گیرد و مورد بحث واقع می شود.

خلاصه آنکه دلیل ما یا «قطع» است، یا «اماره»، یا «اصل». قطع و اماره، هر دو دلیل بر حکم واقعی اند؛ اما اصل عملی، «دلیل علی الحکم عند عدم الدلیل» و دلیل درجه دوم است.

این تقسیم بندی، یک تقسیم منطقی مباحث علم اصول است. مرحوم صاحب کفایه که اصلاً تقسیم مندی روشمند ندارد و بحث های اصولی را تقریباً به صورت پراکنده مطرح می کند. تقسیم مرحوم شیخ نیز جایگاه روشنی برای مباحث الفاظ در تقسیم بندی خود تعیین نکرده و صرفاً به دلیلیت دلیل پرداخته است.

این مباحث دلیلیت دلیل هم دو مبحث بیشتر ندارد: یا دلیلیت دلیل بر حکم واقعی، یا دلیلیت دلیل عند عدم الدلیل بر حکم واقعی. دلیل بر حکم واقعی، می شود مباحث حجج. دلیل عند عدم الدلیل بر حکم واقعی، می شود مباحث اصول عملیه. مباحث تعارض هم مربوط به تعارض بین این ادله ای که دلیلیت آنها ثابت شده است.

یکی از مهم ترین نتایج علمی این تغییر در تقسیم بندی و تعریف، در مسئله «تقدیم اماره بر اصل» ظاهر می شود. بر اساس مبنای ما که موضوع اصل عملی، «عدم الدلیل» (نبود دلیل بر حکم شرعی) است - و نه لزوماً «شک» به هر معنایی که باشد - دیگر نیازی به تمسک به نظریه «حکومت» - آن گونه که شیخ انصاری می فرمایند - نیست.

توضیح اینکه: مرحوم شیخ می فرمایند موضوع اصل، «شک» است؛ و چون دلیل حجیت اماره، اماره را «علم» فرض می کند، شک را تعبداً برمی دارد؛ اما ما می گوییم: موضوع اصل، «عدم الدلیل» است. همین که دلیل (اماره) آمد، «عدم الدلیل» به «وجود الدلیل» تبدیل می شود. وقتی دلیل آمد، موضوع اصل - که نبود دلیل بود - خودبه خود و وجداناً منتفی می شود. دیگر بحث حکومت و تعبد و «علم فرض کردن» نیست؛ بلکه بحث «انتفای واقعی موضوع» است. اینها نتایج علمی است که به بحث نظم می بخشد و مثلاً راز تقدم اماره بر اصل، را روشن می کند: موضوع اصل، فقدان دلیل است؛ پس وقتی خود دلیل - مانند خبر واحد - آمد و بر حکم واقعی قائم شد، دلیل وجود دارد و طبیعتاً نوبت به اصل عملی نمی رسد.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی می گیریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين